

بہتر خدا

ویساک  
خون اشام ۲

باران بیخ بر بلاہ

ہویا  
Hoopa



# ویلاگ خون آشام ۲

باران بیخ برجلاه

نویسنده: پیت جانسون  
مترجم: اعظم مهدوی

«یه چیز دیگه هم درباره‌ی ابرخون آشام‌ها  
بگم.

خیلی خیلی بی‌رحمان. دلشون نمی‌خواد  
هیچ‌چیز و هیچ‌کسی سر راهشون باشه.  
از

من به شما نصیحت، آگه هروقت، هر جا،  
ابرخون آشام‌ها رو دیدین، اصلاً و ابداً  
مستقیم

توی چشم‌هاشون زل نزنین.»

«یعنی هیپنوتیسمون می‌کنن؟»  
السا کمی فکر کرد و گفت:

«ممکنه! اما بدتر از اون! آگه به یه  
خون آشام

فرصت بدین، حتماً به ذهن شما نفوذ  
می‌کنه

و پنهان‌ترین چیزها رو بیرون می‌کشه.  
چیزهایی مثل کابوس‌های شبانه‌تون...  
و بعد که این کار رو کرد، از همون  
اطلاعات

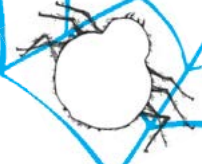
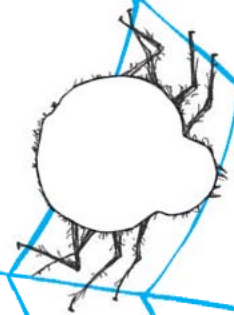
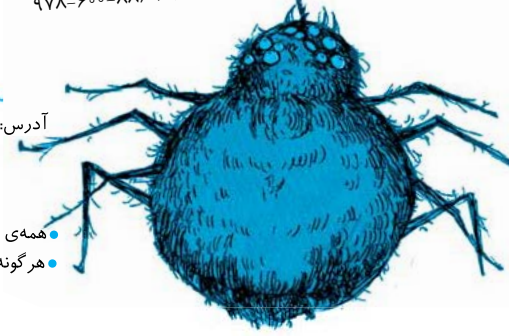
استفاده می‌کنه تا شما رو شکنجه کنه.»  
حالا دیگه داشتم وحشت می‌کردم.

سرشناسه:  
جانسون، پیت  
Johnson, Pete  
عنوان و نام پدیدآور: باران جیغ بر جاده/  
نویسنده پیت جانسون؛ مترجم اعظم مهدوی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۲۸۱ص.  
فروست: ویلاگ خون آشام؛ ۲.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۴۳-۶؛ دوره: ۲-۴۱-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۴۳-۶

یادداشت: عنوان اصلی: THE VAMPIRE HUNTERS, 2011.  
موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) - قرن ۲۰م.  
موضوع: Children's stories, English - 20th century  
شناسه افزوده: مهدوی، اعظم، ۱۳۶۰ - مترجم  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ب۲ ۲۷/ج PZY  
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۹۷۹۲۵

## ویلاگ خون آشام ۲ باران جیغ بر جاده

نویسنده: پیت جانسون  
مترجم: اعظم مهدوی  
ویراستار: نسرين نوش امینی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: بهار یزدان سپاس  
تصویرگر روی جلد: سوسن آذری  
ناظر چاپ: سینا برازوان  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه  
چاپ اول: ۱۳۹۷  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان  
شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۴۱-۲-۴۱-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۴۳-۶  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۴۳-۶



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف،  
پلاک ۳/۱. واحد دوم غربی،  
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰  
www.hoopa.ir info@hoopa.ir

- همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
- هرگونه استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

Copyright © Pete Johnson, 2011  
All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن، Pete Johnson، خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، پیت جانسون، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است. اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت پیت جانسون این کار را کرده است.

تقدیم به تمام کسانی که داستان مارکوس را خواندند و کلی ایده برای ادامه‌اش داشتند. امیدوارم خواسته‌هایشان در این جلد برآورده شده باشد.

پ.ج

تقدیم به رومینا و هیجان‌ش برای کشف دنیا‌های اسرارآمیز

ا.م

## پیشگفتار

سلام! من مارکوس هستم. اول یک چیزی بگویم، اگر کسی این وبلاگ را بخواند ممکن است توی دردرس بیفتم. چون این وبلاگ، یک وبلاگ فوق‌محرمانه است. اگر اشتباهی یا اتفاقی گذر آدمِ ناجوری به اینجا بیفتد، احتمالاً برای من گران تمام می‌شود. منظورم از آدمِ ناجور هم هرکسی می‌تواند باشد. حتی خودِ تو!

خب، راستش را بخواهی، از نظر من هیچ کس آن قدر قابل اعتماد نیست که رازهای نگفتنی‌ام را برایش فاش کنم.

تا شب جشن تولد سیزده‌سالگی‌ام، من هنوز یک پسر معمولی بودم.

نفرت‌انگیزی بود. ولی راستش هیچ انسانی نباید درباره‌ی ما چیزی بداند. این اولین و مهم‌ترین قانون نیمه‌خون‌آشامی است.

فکرش را بکنید، اگر آدم‌ها بفهمند چند تا نیمه‌خون‌آشام، درست پایین همین خیابان زندگی می‌کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ خب، راستش ما مشکلی نداریم برایشان توضیح بدهیم که چه موجودات مسالمت‌جو و نازنینی هستیم. ولی امکان ندارد کسی حرفمان را باور کند و خب، نتیجه این می‌شود: احتمالاً باید اسباب‌کشی کنیم و برویم باغ‌وحش یا حتی جایی بدتر!

بدیِ هیپنوتیزم این است که همیشه درست و کامل کار نمی‌کند. تالولا هنوز یک چیزهایی یادش است. درست است که فقط خوابش را می‌بیند، اما خواب‌هایش بدجوری رفته روی مخش. تازه، خیلی با اطمینان می‌گوید خواب‌هایش حتماً یک معنی‌ای دارند.

هفته‌ی قبل، نزدیک برنت‌وود موجود ناشناسی به دو نفر حمله کرده. هر دو نفر گفته‌اند آن موجود وحشی پرواز می‌کرده و یکهو سر و کله‌اش بالای سرشان پیدا شده.

روزنامه‌های محلی پُر از تیترهای این جوری شد:  
گونه‌ای جدید از گرگ‌ها در برنت‌وود!

یا حداقل این‌طور فکر می‌کردم. تا اینکه آن شب مامان و بابایم بهم گفتند نیمه‌خون‌آشام هستیم! و من هم به‌زودی به یک نیمه‌خون‌آشام تبدیل می‌شوم. اولش فکر کردم عقلشان را از دست داده‌اند، یا سرِ کارم گذاشته‌اند. تا اینکه یک روز سر و کله‌ی یک دندان‌نیشِ نوک‌تیز و براق توی دهانم پیدا شد. بعد هم توی مدرسه خیلی اتفاقی فهمیدم چه اشتیاق وحشتناکی به خون دارم و اینکه یک پیتزا چقدر می‌تواند برایم خطرناک باشد. (به‌خاطر سیری که می‌ریزند توی پیتزا!!)

بعد هم یک خون‌آشام بهم حمله کرد! درست شنیدی. خون‌آشام‌ها وجود دارند. ولی واقعیت این است که آن‌ها هیچ علاقه‌ای به خون انسان ندارند. خوراکشان خون حیوانات است. فقط یک استثنا وجود دارد: خونِ نیمه‌خون‌آشام را هم دوست دارند. درست قبل از تبدیل شدن. اسمِ خون‌آشامی که به من حمله کرد، کارل بود. راهش را کج کرد و صاف از تپه آمد بالا. گفت یکی از فامیل‌های دورمان است. سعی کرد یک نوشیدنی آشغالی که انگار خودش درست کرده بود، بهم بخوراند و بعد بهم حمله کرد! اگر تالولا نبود... آره باز هم درست شنیدی! تالولا دختری است که زندگی‌ام را نجات داد. ماجرا مالِ همین دو هفته‌ی پیش است. تالولا دیوانه‌ی خون‌آشام‌هاست. متأسفانه مامان و بابا مجبور شدند هیپنوتیزم‌ش کنند تا چیزهایی را که دیده بود، فراموش کند. کارِ

روباهی شرور در برنت ووود!  
حیوان وحشی از سیرک گریخته!

ولی تالولا با اطمینان می گوید کار، کارِ یک خون آشام است. نمی توانم به تالولا بگویم خون آشام‌ها به انسان‌ها و خونشان هیچ علاقه‌ای ندارند، احتمالاً می پرسد از کجا این قدر مطمئنم؟ ولی باز هم همه‌ی تلاشم را خواهم کرد تا فکر خون آشام‌ها را از کله‌اش بیرون کنم. راستش من خودم هم قبلاً دیوانه‌ی خون آشام‌ها بودم. ولی حالا که دارم به یک نیمه‌خون آشام تغییر شکل می دهم، فقط و فقط دلم می خواهد روی نیمه‌ی انسانی‌ام تمرکز کنم. اما تالولا گیر داده و ول کنِ ماجرای خون آشام‌ها نیست. و این چیزی است که نگرانم می کند.

تازگی‌ها توی خواب پیام‌های اسرارآمیزی به من می‌رسد که مطمئنم از طرف آن‌هاست. این قدرت را به‌خوبی در درونم حس می‌کنم. اصلاً هم به‌نظرم عجیب نیست. خُب، من از مدت‌ها پیش منتظر این اتفاق بودم. مدام سعی می‌کردم معنی خواب‌هایم را بفهمم. حالا مطمئنم که معنی‌شان را می‌دانم. راستی درباره‌ی ماجراهای اخیر برنت‌وود چیزی به گوشتان خورده؟

یک چیزی بگویم؟ صددرصد مطمئنم که کارِ گرگ یا روباه نبوده. پای خون‌آشام‌ها وسط است. خواب‌هایم از مدت‌ها پیش درباره‌ی این اتفاق‌ها به من هشدار می‌دادند.

حالا از شما می‌خواهم هر اطلاعاتی درباره‌ی اتفاقات خون‌آشامی دارید، خیلی زود به من خبر بدهید. هرچیزی که فکر می‌کنید مشکوک است.

مخصوصاً اگر دوروبر گریت‌والدن نشانه‌هایی از خون‌آشام‌ها دیده باشید، خیلی دوست دارم بشنوم. چون من در گریت‌والدن زندگی می‌کنم. درضمن هر اطلاعاتی که به من بدهید، پیش خودم می‌ماند. خیالتان جمع! جدی می‌گویم.

پس! عجله کنید. بیا بیا باهم سر وگوشی حسابی آب بدهیم و خون‌آشام‌ها را پیدا کنیم. من مطمئنم آن‌ها خیلی بیشتر از چیزی که مردم فکر می‌کنند، به ما نزدیک‌اند.

از طرف کیتی: ارسال‌شده دو روز قبل

سلام دختر خون‌آشام. من مطمئنم یک خون‌آشام دیده‌ام. یک شب که بیرون بودم مردی دیدم که لباس عجیب‌وغریبی پوشیده بود.



## فصل اول

### وبسایتِ دختر خون‌آشام

پیغامی از طرف دختر خون‌آشام:

نکند شما هم از آن دسته آدم‌ها هستید که فکر می‌کنند خون‌آشام‌ها فقط مالِ دنیای قصه‌ها هستند؟ اگر این‌طور فکر می‌کنید، همین‌الان این صفحه را ببندید و به خودتان زحمتِ برگشت هم ندهید. هیچ چیزِ مشترکی بین ما نیست. فقط دارید وقت من را تلف می‌کنید!

اما اگر از آن دسته آدم‌ها هستید که فکر می‌کنند خون‌آشام‌ها ممکن است وجود داشته باشند، خبرهای خوبی برای شما دارم...

قبلاً همیشه احساس می‌کردم وجود دارند. ولی حالا مطمئنم که هستند. حالا می‌دانم که چیزی فراتر از خواب و رؤیا و قصه‌اند.



به چشم تو قرمز آمده. به احتمال دویست درصد خون آشام نبوده. در ضمن اینجا جای ردوبدل کردن حرف‌های حال به هم زن عاشقانه نیست!

**دختر وحشی: ارسال شده شش ساعت قبل**

سلام دختر خون آشام! من عاشق خون آشام‌ها هستم. همیشه بهشان فکر می‌کنم. از ته ته قلم آرزو دارم خون آشام باشم. تازه یک تی‌شرت هم خریده‌ام که رویش نوشته: «خونم را بخور تا باهم جاودانه شویم!»

تا حالا به این که یک شب یک خون آشام گازت بگیرد، فکر کرده‌ای؟ شرط می‌بندم تو هم هزار بار بهش فکر کرده‌ای. من خیلی از تو دور نیستم. در وینچستر زندگی می‌کنم. امیدوارم زودی همدیگر را ببینیم.

**دختر خون آشام:**

به نظرم تی‌شرقت نفرت‌انگیز و حال به هم زن است. درست مثل خودت! اصلاً و ابداً دلم نمی‌خواهد ببینمت. دلم هم نمی‌خواهد بیایی وب‌سایتم و وقتم را تلف کنی. اینجا جای آدم‌های جدی است. کسانی که مطمئن‌اند خون آشام‌ها وجود دارند. نه جای این مسخره‌بازی‌ها!

شبیه خارجی‌ها بود. دور چشم‌هایش تیره بود و رنگش هم پریده. از کنارش که می‌گذشتم، بهم تنه زد. بدجوری ترسیدم. داد زدم: «آهای خون آشام! چه خبرته؟»

بعد او یک جوری عصبانی نگاهم کرد. شاید به خاطر اینکه به راز مخوفش پی برده بودم. نگاهش که بهم افتاد، مو به تنم سیخ شد.

**دختر خون آشام:**

اولاً که شاید مثلاً داشته از یک مهمانی بالماسکه برمی‌گشته و صورتش هم گریم داشته. بعد هم وقتی برگردی و همین‌جوری به مردم بگویی خون آشام، معلوم است عصبانی می‌شوند. مطمئنم کسی که دیدی خون آشام نبوده.

**از طرف لیبی: ارسال شده یک روز قبل**

دختر خون آشام! می‌خواهم برایت از پسر محشری با پوست خیلی خیلی رنگ‌پریده بگویم. خانه‌اش نزدیک خانه‌ی ماست.

شب قبل وقتی صدایش کردم، برگشت و نگاهم کرد. دیدم چشم‌هایش قرمز روشن است. احتمالاً خون آشام است. باور کن همان قدری که ترسناک است، جذاب هم هست. شبیه ادوارد توی کتاب گرگ‌ومیش!

**دختر خون آشام:**

شاید لنز قرمز گذاشته بوده توی چشمش. شاید هم چشم‌هایش،

۱. مجموعه‌ی کتاب گرگ‌ومیش، نوشته‌ی استفنی مایر. داستانی است درباره‌ی خون آشام‌ها که ادوارد شخصیت اصلی آن است. م.



عقرب: پرونده‌ی سرّی تاشا و کارآگاهش، هنری

نامزد جایزه‌ی بلوپیترا اوردز در بخش کتابی که نمی‌شود زمینش گذاشت.



خیالت تخت، من بچه‌شترم

برنده‌ی کتاب سال کودکان کلدردل ۲۰۰۶

نامزد کتاب سالی‌ها ۲۰۰۶

نامزد کتاب کودک لینکین شایر ۲۰۰۷



مجموعه‌ی پنج جلدی قصه‌های باپدرومادر

■ چگونه پدر و مادر خود را تربیت کنیم؟

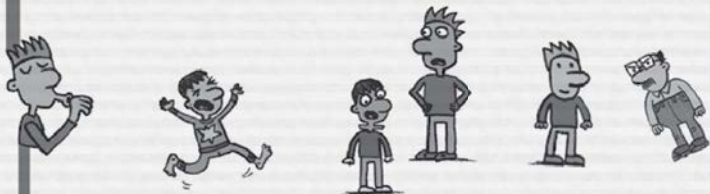
برنده‌ی جایزه‌ی کتاب شفیلد

■ پدر و مادرم زده‌اند به سیم آخر

■ پدر و مادرم دیوانه‌ام کرده‌اند

■ چگونه تنظیمات پدر و مادر خود را به روزرسانی کنیم؟

■ چگونه سر پدر و مادر خود را گول بماییم؟



و مجموعه‌ی چهار جلدی وبلاگ خون‌آشام...



تا حالا چندتا از کتاب‌های  
پیت جانسون را خوانده‌اید؟

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است که  
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رابیندرانات تاگور

**هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی**



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند. زیرا:  
این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.  
این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جایه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است.  
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر .....